

فریدون نجفی از «اسکی باز» به «صبا» می‌گوید

هیچ وقت به‌گیشه فکر نکردم

ملیکا مومنی راد

گفت و گو

فریدون نجفی از جمله فیلمسازانی است که به‌واسطه سال‌ها فعالیت در حوزه فیلم کوتاه و مستند، توانسته جایگاه خوبی را برای خود به دست بیاورد و درخششی در جشنواره‌های داخلی و خارجی داشته باشد، چنانکه عضو آکادمی فیلم آسیاپاسفیک است. او این روزها فیلم سینمایی «اسکی‌باز» را روی پرده دارد، فیلمی که جوایز بسیاری را از آن خود کرده است، به همین بهانه گفت‌وگویی با او داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

شما سال‌هاست که در حوزه ساخت فیلم‌های کوتاه و مستند فعالیت دارید و افتخارات بسیاری را از آن خود کردید، در حال حاضر اولین فیلم سینمایی بلند شما روی پرده است، به نظر می‌رسد کمی دیر اقدام به ساخت اولین فیلم بلند خود کردید، این موضوع تعمدی بوده یا شرایط برای شما فراهم نبوده است؟
من همیشه دغدغه ساخت فیلم‌های رئال و واقعی داشتم و اگر به کارنامه کاری من نگاه کنید در این سال‌ها فیلم‌های کوتاه و مستند بسیاری را با همین رویکرد ساختم. معتقدم فیلم مستندی خوب و جذاب است که به روایت داستان نزدیک باشد و همچنین فیلم داستانی موفق است که به سمت و سوی مستند گرایش پیدا کند و واقعی باشد، به نظرم وجه رئالیته کار اهمیت جدی دارد و باید خوب از آب دربیاید. با شما موافقم، شاید من باید ده سال پیش فیلم اول خود را می‌ساختم اما این اتفاق نیفتاد. بخشی از آن به مهیا نبودن شرایط و نبود حمایت‌های لازم از فیلم‌اولی‌ها برمی‌گردد که کامکان هم حل نشده و فیلمسازان فیلم اولی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند اما فارغ از این مسئله، معتقدم رسالت و دغدغه یک فیلمساز فقط فیلم ساختن است و فرقی نمی‌کند چگونه و مدیومی را انتخاب کند. ساخت فیلم کوتاه، مستند، داستانی بلند و یا حتی سریال برای یک فیلمساز تفاوتی ندارد چرا که تنها دغدغه‌اش فیلمسازی است. البته کم نیستند مواردی که یک فیلم کوتاه به‌مراتب، تاثیر گذاری بیشتری به نسبت یک فیلم بلند داشته است، در این سال دغدغه ساخت فیلم مستند را دنبال می‌کردم و به سبب پتانسیل جغرافیایی که در آن زندگی می‌کردم، فیلم‌های کوتاه و مستند بسیاری از آن ساختم. فیلم کوتاه «فاطمه کجا است؟» که توانست سیمرغ بلورین بهترین فیلم کوتاه را کسب کند، از جمله همین آثار است که خوشبختانه چند سالی است به‌عنوان یک سند توسط مردم‌شناسان استفاده می‌شود. سال‌ها پیش شرایط ساخت یک فیلم به‌مراتب سخت‌تر از حال حاضر بود، آن زمان فیلمنامه سینمایی سه‌اپیزودی داشتم که به‌رغم تلاش فراوان موفق به ساخت آن نشدم. در نهایت آن اپیزودها به‌صورت چند فیلم کوتاه ساخته شد و توانست جوایزی را از آن خود کند؛ البته جوایز کاملا بهانه است تا یک فیلمساز به آینده و ادامه مسیر امیدوار باشد. من از راه فیلمسازی در آمدی نداشتم اما همین جوایز سبب شد تا هزینه ساخت آثار بعدی‌ام تأمین شود. در مورد ساخت فیلم «اسکی‌باز» باید بگویم؛ از ابتدا سعی کردم فیلمنامه‌ای با نگاه بین‌المللی و البته کم‌هزینه را به نگارش در بیاورم و بعد از آن به کمک یکی از دوستانم وامی‌گرفتم و با کمترین بودجه «اسکی‌باز» را ساختم حتی به سبب کمبود بودجه زمان زیادی صرف به ثمر رسیدن تدوین و ساخت موسیقی فیلم شد. اما خوشبختانه در نهایت اتفاق خوبی رقم خورد و با نظر لطف اعضا، پروانه ویدئویی این فیلم به پروانه نمایش سینمایی تغییر کرد.

اما به نظرم در چنین شرایطی، ساخت فیلمی چون «اسکی‌باز» که نگاه متفاوتی نسبت به فیلم‌های جریان رایج سینما دارد، یک جسارت را طلب می‌کند؛ این فیلم مولفه‌هایی ندارد که همچون خیلی از آثار گیشه را تضمین کند و شاید حق خود را بتواند فقط در جشنواره‌ها بگیرد!

از ابتدا که تصمیم به ساخت این فیلم گرفتم، اصلا به گیشه و ارکان فکر نکردم تنها دغدغه مخاطب را داشتم. در سینمای دنیا سالانه فیلم‌های بسیاری ساخته می‌شوند، برخی آثار با رویکرد توجه به گیشه ساخته می‌شود و برخی دیگر هنری هستند. اگر پس از گذر زمان باز به همان آثار نگاه کنید، متوجه خواهید شد فیلم‌های گیشه هیچ وقت ماندگار نشدند و فقط توجه مخاطبان را در مقطعی کوتاه به خود جلب کردند. فیلم «اسکی‌باز» برای

مخاطب خاص نیست اتفاقا مناسب برای عموم مخاطبان سینما است اما مولفه‌های تضمین‌کننده گیشه را ندارد. فیلم من باز یگر چهره ندارد در صورتی که اگر داشت، شرایط کاملا برایش طور دیگری رقم می‌خورد. اما امروز خوشحالم چرا که فیلم در جشنواره‌های مختلفی حضور پیدا کرده و دیده شده است و تا امروز هیچ مخاطبی چه بزرگسال و چه کودک و نوجوان از تماشای آن ناراضی نبودند. به نظرم گیشه و سلیقه مخاطب را ما خودمان تعیین و هدایت کردیم. از ابتدای انقلاب تا به امروز سلیقه مخاطب تغییر بسیار پیدا کرده است چنانکه دیگر خیلی تمایلی به تماشای فیلم‌های دهه ۶۰ و ۷۰ ندارد. مخاطب امروز به سبب شرایط موجود بیشتر کمدی‌ها را انتخاب می‌کند. فیلم «اسکی‌باز» اثری گرم و روشن است که لایه‌ای طنز سالم دارد و چه بزرگسال و چه کودک‌ان و نوجوانان با آن همراه می‌شوند اما همین فیلم تعداد سینمای محدودی دارد و سرگروه نیز ندارد.

متأسفانه وقتی فیلمی مولفه‌های گیشه را ندارد خود متولیان امر و سینماداران نیز به آن بها نمی‌دهند!

بله، من حتی می‌خواستم «اسکی‌باز» را در گروه هنر و تجربه اکران کنم اما چون ژانر کار کودک و نوجوان است برای آن که مخاطب خود اثر آن را ببیند، فیلم را در گروه آزاد اکران کردیم. من فیلمساز هستم و دوست دارم فیلم بسازم و طبیعتا به اکران برسد اما در این میان خیلی مسائل وجود دارد که من تعیین‌کننده آن نیستم. فارغ از بحث اکران در مورد بخش تبلیغات نیز ما درگیر کاستی‌هایی هستیم چرا که این فیلم پشتوانه دولتی و یا خصوصی نداشته است. اما با این همه به نظرم فیلم «اسکی‌باز» در طول زمان دیده خواهد شد. از ابتدا به گیشه آن فکر نکردم و اتفاقا سعی کردم طوری برای ساخت اثر هزینه کنم که برگشتن سرمایه ساخت آن کار غیرممکنی نباشد.

شما چه در «اسکی‌باز» و چه در سایر آثاری که ساختید همواره نگاه ویژه‌ای به ژانر کودک و نوجوان داشتید، این دغدغه را در ادامه پی خواهید گرفت؟

کودک همواره دغدغه من است، به چند دلیل؛ من جهان کودکان را به‌خوبی می‌شناسم چرا که سال‌ها معلم بودم اما از سوی دیگر این فضا برای ساخت فیلم انتخاب کردم چرا که حواشی کمتری دارد و برای ما که برای ساخت یک فیلم دستمان در جیب خودمان است، شرایط بهتری را فراهم می‌کند. در چنین آثاری مجبور نیستی از بازیگران میلیاردی استفاده کنی و از خیلی حواشی نامناسب سینما به‌دور هستی؛ همین مسائل سبب شده تا خیلی‌ها به این ژانر و یا ساخت فیلم‌های خاص در گروه هنر و تجربه روی بیاورند. اما معتقدم که فیلمساز باید در هر ژانری کار کند اگر او نتواند در ژانرهای مختلف موفق ظاهر شود، اصلا فیلمساز نیست. من در مستندهایم آثاری مناسب بزرگسالان و کودکان و نوجوانان داشتم و شاید «اسکی‌باز» فعلا آخرین کار من در این ژانر باشد. بخشی از این تصمیم به همین مسائل اکران آثار و دلیل دیگر به سرنوشت نامعلوم سینمای کودک برمی‌گردد. البته من از آن دسته فیلمسازان نیستم که بخواهم آثار مناسب گیشه بسازم هر چند که چندان کار سختی نیست و از سوی دیگر سینمای کودک را همچون خیلی از دوستان نمی‌بینم که بخواهم آن را به‌شکلی در بیاورم که فقط و فقط مناسب گیشه باشد مثل خیلی از فیلم‌هایی که هم من می‌دانم و هم شما می‌دانید. فیلم «اسکی‌باز» سرگروه ندارد و من برای اکران آن خودم به‌عنوان فیلمساز با سینماها تماس گرفتم، این کار فاجعه است اما من برای دیده شدن بیشتر فیلم خود آن را انجام دادم. باتوجه به چنین شرایطی فیلم بعدی من در ژانر کودک و نوجوان نخواهد بود.



نقد و تحلیل عنصر زمان در دنیای

نمایشنامه‌های ساموئل بکت

مهديه نقیبي

یکی از ابتکارات بکت در تمامی آثارش به‌ویژه «در انتظار گودو» و «آخر بازی» شخصیت دادن به زمان و وا داشتن شخصیت‌ها به داد و ستد و ستیز با آن است. همان طور که در تمامی آثار خلق شده بکت قابل درک است جهان بکت خالی از نور زنده و حرکت زندگی است و جهانی پر از ناامیدی، فرسایان‌های ضعیف، رنج کشیده و ضدقهرمان است که زمان در این جهان همواره رو به تکرار است؛ تکراری همراه با تپاه شدن، از بین رفتن روح و جسم آدمی و فرسوده شدن ذهن. اما باید پرسید که دلیل خلق جهانی که سرشار از سکون و یکنواختی و در جازدن در قرنی که رو به پیشرفت و سنت‌شکنی پیش می‌رود چه بوده؟ پس از جنگ جهانی اول در غرب، نوعی تئاتر مجال رشد یافت که از نظر فلسفی و درون‌مایه از مکتب آگزیستانسیالیسم متأثر و از نظر فرم و اجرای تئاتری بسیار سنت‌شکن بود این تئاتر توسط مارتین اسلین، تئاتر عبث‌نما نام گرفت. که از بنیان‌گذاران و رونق‌دهندگان این جریان فکری افرادی چون ساموئل بکت، اوژن یونسکو، هارولد پیتر، ادوارد البی، آرتور آدامو وژان ژنه بودند. اما عبث‌گرا همان طور که در بخش‌های قبل تعریف شده بود به معنای هیچ‌گرایی و نیست‌طلبی، که این هیچ‌گرایی از آن‌جا ناشی می‌شود که بسیاری از نویسندگان این گونه تئاتری در حمله به اصول و سنت‌های اجتماعی افراط کرده‌اند تا جایی که کارشان به نفی و رد درون‌مایه همه نهادهای اجتماعی کشیده شده است. از جمله حمله‌های این نویسندگان به هویت و شخصیت انسان در همه مقاطعی که سپری می‌کند بود، از جمله ندیدن و پشت پا زدن به ارزش‌های وجودی انسان در جهان مدرن که نهایتا او را حقیر و عبث می‌کند، است. به گمان برخی از نویسندگان این جریان فکری هر عملی که از انسان در تشبیه بی‌انتباهی مکان، ازلیت و ابدیت زمان سر بزند، حقیر، بی‌نتیجه و عبث است. اما این تفکر برای ما قابل پذیرفتن نیست زیرا انسان نه بر مکان خود مسلط است و نه بر زمانی که عمر خود را سپری می‌کند و این باعث می‌شود اعمال انسان ارزش معنایی در حد قدرت تفکر او را نداشته باشد. بکت همواره در تلاش است با نشان دادن انسان‌های خلق شده در جهان نمایشنامه و عناصری که پا به پا به خلق جهانی مدرن ا ما رو به تپهی و نابودی کمک می‌کنند را نشان دهد و این تهدیدی است برای انسان در غرب. زمان برای بکت یکی از معضلاتی است که جهان مدرن را درگیر خود کرده است، به عقیده نیچه در قرن بیستم در غرب معنویت مرده است، این معنویت برای نویسندگان قرن معاصر آن چنان معنی می‌شود که هیچ موجودی دیگر اشرف مخلوقات نیست و با خدا ارتباطی ندارد، به هیچ نوع اخلاقی پایبند نیست و هر لحظه ممکن است به عمدا یا سهوا بر جنگی جهانسوز روی دهد زمین و زمینیان را معلوم کند. نابودی معنویت و باور نداشتن به ارزش‌های وجودی، ذهن و روان انسان را فرسوده می‌کند همان طور که هایدگر انسان بی‌خدا را آفریده‌ای بیچاره و تنها می‌بیند که از حقیقت یا ارزش‌ها هیچ‌گونه فراسوی ذهنیتی از خود ندارد. به عقیده من این سرگشتگی و روان‌پریشی در نمایشنامه‌های جهان بکت حاصل از جمله‌ای است که در نمایشنامه «در انتظار گودو» از زبان پوزو می‌شنویم که یادآوری می‌کند(ما روزی دنیا آمدیم، ما روزی می‌میریم، همون روز، همون لحظه... سر یه قبر، با پاهای باز به دنیات می‌آرن، یه لحظه نور سوسو می‌زنه، بعدش باز شبه). مرگ امید نهایی برای شخصیت‌هاست و انتظار کشیدن برای رفتن به غایت نهایی اما این انتظار همرا با ضعف و ناتوانی همراه است. زمان همانند نیرویی است که شخصیت‌ها از وجودش آگاهند اما در آن رو به تحلیل می‌روند، یکی از عناصری که بکت توانسته است برای نشان دادن تحلیل و ضعف و ناتوانی انسان بگوید استفاده از زبان است، که به‌صورت هیاهویی ترسناک و نامفهوم به کار گرفته شده است. به عقیده جیمز یازده ساختار در زبان بکت وجود دارد که توانسته است زمان در بی‌زمانی جهان مدرن را نشان دهد این یازده ساختار شامل: تکرار، مونولوگ، مناظره، هم‌زمانی، دسته کردن کلمات، به هم زدن عمدی نحو جملات، تناقض، کلیشه و پرحرفی، خاتمه ساختارمند و غیاب زبان(سکوت) و خشونت است. انسان در نمایشنامه‌های بکت مانند موشی است که در میان حفره‌ای خاکی قرار گرفته است و مضمون تمام آثارش تکراری است؛ بدین معنی که غالبا زمان بشری، زندگی روزمره، انتظار، انقضای مهلت، تنهایی، از خود بیگانگی، مرگ، آوارگی، عدم ارتباط با انسان‌های دیگر و خاطره، امید، شوق از جمله عناصری هستند که آثارش را تشکیل می‌دهد و هر بار با زبانی خاص مفهوم خود را القا می‌کنند. هیچ اتفاقی در نمایشنامه و ساختار خلق شده بکت تکراری نیست. بکت با استفاده از زبان به مخاطب می‌فهماند که از وطن و جهان مدرن خود کنده شده است و زبان مادری و کشور خود را رها کرده است و به هیچ قید و بندی وابسته نیست و تنها خواهان آزادی است، این آزادی بدون هیچ اعتقادی انسانی را می‌آفریند که در جهان خود گم شده است و زمان عمر خود را در بی‌زمانی سپری می‌کند. انسان‌های بکت انسان‌های فوق‌درمانده‌ای هستند که نه‌تنها توانایی رشد و پیشرفت را ندارند بلکه توانایی تفکر در مورد آن چه که می‌خواهند را ندارند و تنها چیزی که درون آن‌ها به وجد می‌آورد خواستن زندگی کردن و خواستن زنده ماندن است و این خواستن تنها باعث می‌شود روند زندگی با گذشت ساعت‌ها و روزها ممکن شود اما در نهایت زوال زمان را در پی خواهد داشت. زندگی در جهان بکت زمانی ندارد، ابدیت معنایی ندارد، شروع و پایان معنایی ندارد و این زندگی کرختی و درهم‌آمیختگی روح و جسم را به‌دنبال دارد و این‌ها همه تمثیلی از یک انسان مدرن بی‌معنی است، جهانی که پر از پرسش‌های خدانشناسی و وجودگرایی و فلسفه‌بافی‌هایی است که نهایتا باز هم به بن‌بست می‌خورد اما بکت با این پرسش‌ها به مخاطب می‌فهماند زمانی انسان به حقیقت وجودی خدا اعتقاد داشته است و هنوز رگه‌هایی از این اعتقاد در ذهن فراموشکار بشر وجود دارد اما صرفا در زبان، نه در اعمالش. انسان در نمایشنامه‌های بکت سمبل موتور زمان است و این انسان‌ها هستند زمان را به حرکت درمی‌آورند و از آن یافته‌های مثبت می‌گیرند چرا که ز زمان همان تاریخ است و فلسفه دیالکتیکی می‌گوید که حرکت تاریخ فقط و فقط وابسته به تعارض بین انسان‌ها یا گروه‌هاست چنانکه هر گاه تضادها به پایان برسند تاریخ نیز به سرانجام خواهد رسید. انسان‌های جهان بکت محکوم به زندگی در بی‌زمانی هستند، آن‌ها خود را قهرمانان جهان خود می‌دانند اما در حقیقت ضدقهرمان هستند و سرشار از ناتوانی. یکی از ویژگی‌های انسان‌های بکت این است که فاقد آرمان و چشم‌اندازهایی هستند که جامعه‌شناسی را به حرکت درمی‌آورد و زندگی را ارزشمند و با معنی می‌کند. بکت آن چنان به زمان نقش و اهمیت داده است که حتی مخاطب را دچار تردید می‌کند و او را به‌دنبال حقیقتی فراتر از آنچه هست وامی‌دارد. زندگی در جهان بکت تلاوم دارد اما زمانش جلو نمی‌رود و ساکن است، درواقع به گفته قبل برمی‌گردیم که زمان همان شخصیت‌های حاضر در نمایشنامه هستند که هیچ تحرک و پیشرفتی ندارند و در زمان موجود عصر خود منجمد شده‌اند، به قیاس «بی‌نهایت دروغین» هگل تبدیل به یک «ابدیت دروغین» شده است. باتوجه به گفته‌های بالا به این نتیجه می‌رسیم که زمان در جهان نمایشنامه‌های بکت در دل شخصیت‌ها فرو می‌رود و این انسان‌ها هستند که زمان را به حرکت درمی‌آورند اما حرکتی در سبک فکری بکت و عناصر خلق شده و شخصیت‌ها وجود ندارد و صرفا این انسان است که با زمان وجودی در ستیز است و در صبری تحمیلی که میان تولد و مرگ وجود دارد و نام آن زندگی است می‌گذرانند. انسان جهان بکت پیوسته از مرگ می‌گریزد و سعی دارد آن را فراموش کند و یا نادیده بگیرد و همواره شرایط خود را توجیه می‌کند و زمان خود در بی‌زمانی موجود سپری می‌کند، و این‌ها همه هشدارهای است برای جامعه قرن معاصر تا از بی‌حیثیتی و بی‌اعتباری که به‌دلیل جهل و بی‌خبری و ندانستن واقعیت که دچار مشکل در شناخت موجودیت انسان و زندگی انسان شده است، نشان دهد.